

هو
۱۲۱

درباره‌ی

روح (قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه)

صد و هشتم

پاییز ۱۳۹۲

فهرست
جزوه صد و هشتم
درباره‌ی روح (قسمت اول)

عنوان

صفحه

معنی تجرّد نفس / دلایل بقای روح، تجرّد نفس و عالم
آخرت / روح انسان نفخه‌ای از روح الهی است و محتاج به
اثبات نیست / محدوده‌ی درک حواس انسان / محدود
به زمان و مکان هستیم / در ما موجودی هست به نام روح
که بر این بدن حکومت می‌کند. ۸

روح از همه چیز در عالم وجود خبر دارد / خداوند از روح
خودش در انسان دمیده است پس روح انسانی، بهره‌ای از
خاصیت منبع اوّلیه را دارد / در مورد فنا فی‌الله / درباره‌ی
حدیثی که گفته‌اند: هر کسی خود را بشناسد، خدا را شناخته
است / بزرگان و اولیاء الله به بدن مسلّطند یعنی یکسره روح
هستند / در مورد اینکه خراب شدن افکار انسانی هم از آثار
روح است ولی خود روح نیست / درباره‌ی روح؛ ادراک و
احساس بالاتر از استدلال است. ۱۵

جان بر دل و دل هم بر بدن مسلّط است / باید بدن را به

اعتبار اینکه امانت الهی است، حفظ کنیم / بدن کاملاً
مادی و جان غیرمادی است. رابط این دو، دل است / بدن
آثار و انعکاساتی در روح انسان می‌گذارد / بعضی بیماری‌ها و
کسالت‌ها عصبی و مربوط به بدن است ولی بعضی
بیماری‌ها مربوط به جان است / کاری نکنیم که بدن

مسلط بر جان شود. ۲۶

درباره‌ی خواب و رویا / وجود انسانی در ما حلول نکرده و با
ما هم متحد نشده، عین خود ماست. منتها دو چهره دارد؛
گاهی بیدار و گاهی خواب است / برای اینکه بدانیم بعد از
مرگ این بدن، آن وجود چگونه زندگی می‌کند، باید
از کسانی که این راه را رفته‌اند یا از عوالم دیگر به آنها الهام
شده است، بپرسیم و از آنها پیروی کنیم و این اساس

کلیه‌ی ادیان است. ۳۳

کلمه‌ی روح در قرآن، هم به معنی جان و حیات و هم دال بر
روح‌الامین است / در مورد همه‌ی چیزهایی که به نحوی با
روح ارتباط پیدا می‌کنند و جنس آنها از همان جنس است،

علم ما خیلی کم است. ۴۱

روح، مادی و جهانی نیست که اندازه داشته باشد / روح
مستقلاً پرورش می‌یابد و این پرورش توسط انبیای الهی و

- ۴۴..... دستوراتی است که خداوند داده است.
- در مورد نظریه‌ی داروین راجع به اصل تکامل / آن کسانی که روح خداوند در آنها ظاهر است، شیطان مأمور است که به آنها سجده کند / درباره‌ی انسان، حیوان ناطق / روح الهی و روح حیوانی در خواب.
- ۴۵..... روح و جان عبارت است از آن ماده‌ی حیاتی که در انسان هست / دل عبارت است از جنبه‌ی معنوی و جنبه‌ی عاطفی روح انسانی / سرّ عبارت از حالتی از انسان است که از دید مخفی است و در این جنبه با مبدأ خود در ارتباط می‌باشد.
- ۴۷..... حالات روحی در جسم اثر می‌کند و حالات جسمی در روح اثر می‌کند، بسیاری از اشخاص قدرتی دارند که این انتقال آثار را کنترل می‌کنند ولی بطور معمول این آثار دیده می‌شود / در مورد ایمان و عمل صالح، ایمان یک امر معنوی و عمل یک امر بدنی و ظاهری است.
- ۴۹.....
- ۵۱..... **فهرست جزوات قبل**

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، پرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

و از محدود بودن جسم و جسمانیات و انقلابات آن و فناى تدریجی و کلى بدن و از خاموش نشدن جستجو و شوق فطرى به رسیدن به خواهش‌های دنیوی و دوندگی برای یافتن آرزو و طلب گمشده‌ی خود آگاه گردد که جَولان بی‌نهایت فکر نه منحصر به دنیاست.^۲

منظور اثبات این مطلب است که روح انسان بعد از جدایی از این بدن، وجود دارد و از بین نمی‌رود. مادّیون اعتقاد دارند که روح، موجود مستقلى نیست، بلکه آثار فعل و انفعالات شیمیایی بدن و مادّه است ولی به هر جهت آثاری از بدن وجود دارد که اسم آن را روح می‌گذاریم. منتها آنها می‌گویند: با از بین رفتن مادّه، آن آثار هم از بین می‌رود. منظور این است که روح (یعنی آنچه که غیر از این بدن و کارفرمای آن است) باقی می‌ماند و معنی تجرّد نفس که در عنوان بیان شده، این است که نفس انسان، از این مادّیات، مجرّد و مستقل است. احساسی که انسان در وجود خودش

۱. برگرفته از جلسات فقری شب‌های جمعه، تالیف دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۲/۲۵، ۱۳۷۶/۳/۸ و ۱۳۷۶/۳/۱۵ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۲۲، ۱۳۸۶/۹/۲۹، ۱۳۸۶/۱۰/۶، ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ و ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ ه. ش.

۲. پند صالح، حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه، چ ۷، تهران، ۱۳۷۶، صص ۱۹-۱۸.

دارد و بنا بر آن مثلاً می‌گویید: من دیدم، من شنیدم، من گفتم. این «من»، «مجرّد» از این بدن است.

در اینجا می‌خواهند دلایل این سه عنوان (بقای روح، تجرّد نفس و عالم آخرت) را بیان کنند. مولانا می‌گوید:

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رخ متاب^۱

حالا روز روشن و آفتاب است، برای اثبات، دلیلی نمی‌خواهد. آفتاب دلیل خودش است. در اثبات وجود روح هم، اگر ما به خودمان مراجعه کنیم به دلیل دیگری نیازی نیست یعنی حس می‌کنیم که وجود دارد. البته بیت مذکور در مورد اثبات وجود خداست ولی در این مورد هم کاربرد دارد. در مقالات شمس به این مضمون آمده که: شخصی آمد و گفت هزار و چند دلیل بر وجود خدا جمع کردم. گفتم: عجب! خدا از تو خیلی متشکر است که برایش دلیل آوردی! تو برو خودت را ثابت کن؛ خدا محتاج به اثبات نیست.

روح انسان هم نفخه‌ای از روح الهی است و به قول همین گفته‌ی شمس تبریزی محتاج به اثبات نیست.

همه‌ی اجسام محدود هستند. حداقل به زمان و

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۱۱۶.

مکان محدود هستند. به هیچ وجه امکان ندارد که ما، در این دنیا جسمی را تصوّر کنیم که در زمان و مکان نباشد. جسم ما هم محدود است. انواری در عالم طبیعت هست مثل: نور مادون قرمز، ماوراء بنفش، این انوار از نوع موج هستند که به چشم ما می‌خورد (البته توصیف‌های مختلفی درباره‌ی ماهیت نور کرده‌اند ولی به هر جهت بنا بر اقوالی می‌توان گفت که نور به صورت موج حرکت می‌کند) در نظریه‌ی اخیر اگر انرژی این موج به میزان معینی باشد ما آن را می‌بینیم. اگر تشعشع کمتر از آن باشد، نمی‌بینیم و بیشتر از یک حدّی هم اگر باشد باز آن را نمی‌بینیم. محدوده‌ی دید ما این وسط است. گوش ما هم همینطور، بینایی ما هم همینطور؛ یک حدّی را تشخیص می‌دهد. بعضی حیوانات از این جهت از انسان خیلی قوی‌تر هستند. شنوایی و بویایی سگ قوی‌تر از انسان است. اینکه می‌بینید غالباً شب پارس می‌کند به این دلیل است که چیزهایی می‌بیند یا صداهایی می‌شنود که عکس‌العمل نشان می‌دهد.

جسم ما و همه‌ی موجودات جسمانی محدود هستند و مرتباً در حال انقلاب و تغییر هستند. از این حالت به حالتی دیگر تغییر می‌کنند. خود اجسام هم از اتم تشکیل شده‌اند.

اتم عبارت است از کوچکترین ذره‌ی یک جسم ساده؛ مثلاً میلیاردها اتم آهن کنار هم چیده شده تا یک میخ آهنی درست شده است. همان ذره، همان اتم، هسته‌ای دارد و الکترون دور آن می‌چرخد؛ مثل خورشید که زمین و این سیارات به دور آن می‌چرخند. به قول هاتف اصفهانی:

دل هر ذره‌ای که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

دنیا همیشه در حال حرکت و انقلاب است. بدن هم تدریجاً خاموش می‌شود و به فنا می‌رسد. کودک به دنیا می‌آید، بزرگ می‌شود، نوجوان می‌شود، جوان می‌شود، کار می‌کند. اینها به تدریج آثاری بر بدنش به جا می‌گذارند ولی با همه‌ی اینها یک چیز در او ثابت است. می‌گوید: «من». آنها‌یی که سنّ شان بیشتر است، چهل سال پیش هم می‌گفتند: من. سی و پنج سال پیش هم می‌گفتند: من. سی سال پیش هم همینطور. این «من» از اولی که انسان به دنیا آمد، تا خاتمه‌ی عمرش، «من» است. پس چیزی در این جسم هست که برخلاف جسم قابل تغییر نیست. همه‌ی اجسام همینطور هستند ولی «من»، قابل تغییر نیست. من که در حضور شما هستم، موهایم سفید شده، عمری گذشته

ولی «من» همان «منی» هستم که شصت سال پیش بچه بودم و می‌دویدم و پنجاه سال پیش نوجوانی بودم و چهل سال پیش جوان بودم، هیچگونه تغییری در این «من»، در این هویت، حاصل نشده است. پس یک چیز ثابت است و آن چیز ثابت که این «من» حاکی از آن است، عبارت از «روح» است.

با وجود اینکه بدن ضعیف می‌شود، ولی جستجو و شوق معنویات (که خارج از ماده است) ضعیف نمی‌شود. ممکن است چشم ضعیف شود، گوش ضعیف شود ولی وقتی چشم دید و گوش شنید، همان را درک می‌کند که قدیم هم درک می‌کرد. هیچ فرقی نکرده است. از طرفی این ادراک به هیچ‌وجه محدود نیست. ما فکر می‌کنیم، تصوّر می‌کنیم، می‌بینیم، می‌شنویم و از مجموع آنها افکاری در ذهن ما حاصل می‌شود. ذهن انسان (مثلاً ذهن‌انهایی که به مگه مشرف شده‌اند) در یک لحظه‌ی کوتاه به مگه می‌رود و خاطرات آنجا را به یاد می‌آورد. ممکن است چشمش را هم بگذارد یا هم نگذارد و خودش را درست در آنجا احساس کند. یا حتی خودش را در جاهایی که نرفته و ندیده یا در زمان‌هایی که نبوده تصوّر کند. انسان تخیل

می‌کند سال آینده چه خواهد شد. ذهن انسان محدود به زمان و مکان نیست. از اینجا فهمیده می‌شود که در ما موجودی هست به نام «روح» که غیر قابل تغییر است و بر این بدن حکومت می‌کند و این بدن وسیله‌ی آن روح است.

کسانی که به وطن اصلی خود، دلبستگی بیشتری دارند بدن را زندان روح تصوّر می‌کنند و مشتاق هستند که به زودی از این زندان خلاص شوند. برای سایرین این بدن به منزله‌ی وسیله است همانطوری که سوار اتومبیل می‌شویم و به این طرف و آن طرف می‌رویم، بدن هم برای روح ما یک وسیله است؛ این روح (یا به فارسی بگوییم جان) در همه‌ی انسان‌ها هست. منتها یک روح به مصداق: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، به مبدأ خودش توجه دارد و علاقه مند است که به مبدأ خودش برگردد و یک روح هم به مبدأ خودش توجه ندارد و به دنیای مادی دلبستگی دارد. اینها از هم جداست. به قول مولوی:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جان‌های شیران خداست^۲

به این مناسبت کلمه‌ای، حاشیه‌ای یا به قولی طرداً لِلْبَاب بگویم: برای اینکه ما هم ان شاء الله از جمله شیران خدا باشیم،

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۱۵.

باید سعی کنیم با هم متحد باشیم و هرگونه کدورت، نفاق و گله‌مندی که از همدیگر داریم دور بریزیم و یاد این شعر بیاییم که:

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جان‌های شیران خداست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

و حقیقت انسانی جز این تن است بلکه آنچه کارفرمای قوی و
اعضاء است و در تمام تبدلات تن، پایدار و با کثرت قوی یگانه و در عین
آشنایی با همه، بیگانه و دانا و بینا و توانا در بدن است و در
عین بی خبری بدن و بی توجهی خیال و در کودکی و جوانی و پیری و
در خوشی و ناخوشی و فربهی و لاغری و مرض و تندرستی پایدار و یکی
است و فکر و خرد منسوب به اوست که جان و روان نامیم، حقیقت و
شخصیت انسان است و جسمانی و محسوس نیست.^۲

می فرمایند که حقیقت انسانی و ماهیت وجودی انسان،
غیر از این بدن است. وقتی که کودک به دنیا می آید، وقتی
احساس پیدا می کند، بطور فطری ابتدا به بدن خودش می پردازد،
اولین بار بدن را می بیند و هر چیزی را با یکی از حواس خود حس
می کند؛ و کم کم تفاوت هایی از این حیث قائل می شود. روانکاوان
درباره ی این مسأله بسیار بررسی کرده اند، چون به بدن به آن
اندازه که با روان کار دارد، توجه می کنند. به هر جهت، کودک
اول چیزی که می بیند و احساس می کند، توجه به بدن از همه ی

۱. برگرفته از جلسات فقری شب های جمعه، تالیف دوره ی اول تاریخ های
۱۳۷۶/۲/۱۸، ۱۳۷۶/۲/۲۵، ۱۳۷۶/۳/۸ و ۱۳۷۶/۳/۱۵ ه. ش. و دوره ی دوم
تاریخ های ۱۳۸۶/۹/۲۲، ۱۳۸۶/۹/۲۹، ۱۳۸۶/۱۰/۶، ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ و ۱۳۸۶/۱۰/۲۰
ه. ش.

۲. پند صالح، ص ۱۹.

جهات است. به تدریج که رشد می‌کند، می‌فهمد که جسم خودش و اصولاً جسمانیات، محدود است. فرض کنید، بچه‌ی کوچکی یک اسباب بازی در منزل خود دارد، اگر او را به منزل دیگری بردید، می‌گوید آن اسباب‌بازیم کجاست؟ به این طریق توجّه می‌کند که هر چیزی، هر جسمی در جایی قرار دارد، به او می‌گویند اینجا نیست، در آنجاست. به این طریق در فکرش این امر فهمیده می‌شود که هر جسمی جایی دارد. درباره‌ی مکان فکر می‌کند. خودش هم همینطور توجّه پیدا می‌کند. مثلاً به او می‌گویند اینجا منزل دیگری است. بعد کم‌کم که بزرگ می‌شود می‌فهمد که از آن منزل به این منزل آمده است.

همینطور تفاوت زمان را حس می‌کند. مثلاً می‌خواهد که او را به باغ یا گردش در جایی ببرند، می‌گویند دیروز تو را بردیم، امروز نمی‌شود. به این طریق زمان و مکان در ذهن او تلقین می‌شود و می‌فهمد که جسم خودش و هر جسمی که وجود دارد هم باید در مکانی و هم در زمانی باشد. محدود بودنش را متوجّه می‌شود.

بعد به تدریج دقت می‌کند و می‌فهمد که خیلی از اشیاء عوض می‌شود. مثلاً میوه‌ای به بچه داده‌اند (بزرگ هم همینطور است ولی بچه به خصوص به خوراکی اهمیت می‌دهد) این میوه را گذاشته که دو روز دیگر بخورد. یادش می‌رود. بعد از چند روز

می بیند این میوه کپک زده و به کلی چیز دیگری شده است. توجه می کند که جسمانیات تحوّل دارد. انقلاباتی پیدا می کند؛ بدن خودش هم همینطور. می بیند که موهایش بلند شده، وقتی سرش را تکان می دهد، جلوی چشمش را می گیرد. او را به سلمانی می برند، مویش را کوتاه می کنند. می فهمد که قبلاً اینطور نبود و تغییری به وجود آمده است. به همه ی این تغییرات توجه می کند. به تدریج فکر می کند که همان اشتیاق و میلی که قبلاً در سه سالگی یا چهار سالگی داشت حالا هم که هفت، هشت ساله است، دارد. آنوقت ها هم وقتی یک خوردنی در یخچال می خواست که به او نمی دادند خودش در یخچال را باز می کرد و برمی داشت. برای اینکه به آرزوهای خود برسد، شوقی داشت. حالا هم همان شوق را دارد. تدریجاً به این طریق متوجه می شود که خودش چیزهایی دارد که عوض می شود، لباسی که دیروز می پوشید امروز برایش تنگ شده است ولی می بیند آن شوق و علاقه ای که مثلاً به فوتبال یا به خوراکی دارد، سر جای خودش هست. از اینجا متوجه می شود که خودش دوتاست، یکی که همیشه ثابت است و دیگری که متغیّر است. آن که ثابت است چیست؟ فکرش می رود روی آن که ثابت است. خداوند از روح خودش در انسان دمیده است. این روح الهی است که او را می برد و اینطور فکر می کند. حیوان این فکر

را ندارد. می‌گویند اصلاً فکر ندارد. اگر فکر و عقلِ محدودی هم داشته باشد، بطور کلی به صورت طبیعی و غریزی زندگی می‌کند؛ مثلاً زنبورِ عسلی که الان شما می‌بینید، همانطوری زندگی می‌کند که در یک میلیون سال پیش بوده. خانه‌ی اوّلین زنبورِ عسلی که خداوند خلق کرد، همانگونه است که خانه‌ی زنبورِ عسل‌های امروزی می‌باشد.

ولی بشرِ امروز با بشرِ ده هزار سال پیش فرق دارد. حیوانات میلیون‌ها سال است که فرقی نکرده‌اند ولی بشر فرق کرده است. کجا می‌رود؟ رو به جلو می‌رود. یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۱، ای انسان لنگان‌لنگان و با زحمت رو به خدا می‌روی، به او خواهی رسید. این طرز تفکر، معمولِ انسانی است. خود بشریت هم همین مسیر را طی کرده تا به وضع فعلی رسیده است.

در داستان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کنند که وقتی آن سبد و گهواره به دربار فرعون رسید و آن بچه را برداشتند، یک روز فرعون بچه را بغل کرده بود، از ریش فرعون همه نوع جواهر آویزان بود (همانطور که در عکس‌های قدیمی دیده‌اید) کودک (موسی) خوشش آمد، دست به ریش فرعون زد، ریشش را کشید. فرعون عصبانی شد، گفت نکند این کودک همان است که

می‌خواهد مرا از تخت به زیر بیاورد؟ آسیه (که از زنان بزرگواری است که خداوند این توفیق را به او داد که موسی را بزرگ کند) گفت اینطور نیست. بچه که نمی‌فهمد. امتحانی به خاطرشان رسید. یک سینی آوردند که یک ظرف آتش خیلی سرخ و قشنگ و یک ظرف خوراکی یا جواهر یا یک چیز معمولی روی آن بود. سینی را جلوی بچه گذاشتند. موسی دست برد که از آن جواهرات بردارد. می‌گویند جبرئیل دستش را گرفت و به طرف آتش آورد. آتش قرمز خیلی قشنگ است. دستش را به آتش زد و آن را برداشت و روی زبانش گذاشت. نوک زبانش سوخت. این است که می‌گویند موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ الکن بود و خودش بعدها این موضوع را به درگاه خداوند عرض کرد که من زبانه می‌گیرم، از اینجا بود. منظور اینکه، از این آتشی که حالا همه‌ی بچه‌ها می‌دانند، بچه‌ی تازه متولد شده در آن تاریخ، در چند هزار سال پیش، نمی‌دانست.

با این حال، انسان‌های اولیه (حتی قبایل وحشی) هم به نحوی می‌دانستند که وقتی می‌گویند: «من»، چیزی را می‌نامند که از اول حیات تا آخر آن یکی است.

این «من» از بدن به منزله‌ی اسباب استفاده می‌کند. من وقتی کتابی را برمی‌دارم، نمی‌گویم دست من کتاب را برداشت، می‌گویم کتاب را برداشتم. این حرف را به فلان شخص گفتم.

فلان جا رفتم. من رفتم. گوا اینکه پای من رفت، دست من کار کرد، چشم من دید، ولی می‌گویم «من». اما اگر دست من درد بکند، نمی‌گویم من درد می‌کنم. می‌گویم دست من درد می‌کند. اگر پایم درد بکند، نمی‌گویم من درد می‌کنم، می‌گویم پای من درد می‌کند. بنابراین، این «من» از همه جای بدن خبر دارد. اگر در خواب گزنده‌ای، حشره‌ای، آدم را بگزد، از خواب می‌پرد. پس روح از همه چیز در عالم وجود خود خبر دارد. یا همینطور که راه می‌رود، اگر خاری به پایش برود، فوری خبر می‌شود. در ضمن اینکه از همه جا خبر دارد و بر همه جای بدن تسلط دارد، غیر از این اعضا است. این جان بر همه‌ی قوا و اعضای بدن تسلط دارد ولی غیر از آنهاست، یک واحد است. دو روح نداریم؛ حتی در ادبیات فارسی، البته درباره‌ی لیلی و مجنون گفته شده (من کی ام لیلی و لیلی کیست من) ولی ما هم می‌توانیم بگوییم: «ما یکی روحیم اندر دو بدن». چنانکه در اصل عربی این مصرع هم آمده است: نَحْنُ رُوحَان حَلَلْنَا بَدَنًا، ما دو روحیم در یک بدن، چون یک بدن بیش از یک روح نمی‌تواند داشته باشد. در این مصرع شاعر می‌خواهد بگوید هر دوی ما (لیلی و مجنون) یکی هستیم. اینقدر به هم نزدیک هستیم که هر دو یکی هستیم. این خاصیت جان و روح است.

این جان، نفخه‌ی الهی است که خداوند به فرشتگان

دستور داد: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱، سجده‌ی فرشته‌ها هم برای این شعله روح الهی است. خداوند می‌گوید: از روح خودم در او دمیدم پس روح انسانی بهره‌ای از خاصیت منبع اولیه را دارد. اگر سلوکش را صحیح انجام بدهد به جایی می‌رسد که این نفخه به مبدأ خود بازمی‌گردد که در اصطلاح عرفانی به آن فنا فی الله می‌گویند و از طرفی در حدیثی هم گفته‌اند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ^۲، هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است. البته این عبارت را سقراط هم به طریقی گفته بود که وقتی خودت را شناختی، خدا را شناختی. منظور از خود، نه این دست و پای تنهاست. منظور آن جانی است که در این دست است، جانی است که در این پا هست و انسان راه می‌رود و در این زبان است و سخن می‌گوید. آن را اگر شناختید، خدا را شناختید. همانطور که خداوند بر تمام جهان سیطره و تسلط دارد و به او عرض می‌کنیم: خَلَقْتَ فَسَوَّيْتَ وَعَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَيْتَ وَعَلَى الْمُلْكِ اِحْتَوَيْتَ^۳، تو آفریدی و شکل دادی و بر عرش تکیه زدی و تمام ملک را در برمی‌گیری؛ او به تمام ملک تسلط دارد ولی غیر از اینها است. غیر از این اعضا است. جداگانه است ولی بر همه‌ی اینها تسلط دارد.

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

۲. بحارالانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۲.

۳. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۲۰۰.

دلیل این مطلب این است که می‌گوییم دستم درد می‌کند، نمی‌گوییم من درد می‌کنم، چون این درد چیزی در مسیر هدایت نیست، خارج از هدایت است. همچنین عمل گناهی را که مرتکب می‌شویم، در مسیر آن هدایت نیست، در مسیر راهی که خداوند جلو ما گذاشته، نیست. انحراف است. این است که خدا می‌گوید: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^۱. حسنه و خیری که از طرف خدا به تو برسد، از طرف خداوند است اما هر بدی که به تو برسد، از نفس خودت است. البته به یک معنا همه چیز را خداوند خلق کرده است، شیطان را هم خداوند خلق کرده است، همه چیز به قضا و قدر الهی است ولی خداوند راضی به گناه نیست. اگر نسبت جان انسان به بدن انسان را به تسلط خداوند بر جهان تشبیه کنیم، این مباحث مقداری روشن‌تر می‌شود.

در ادامه می‌فرمایند: «دانا و توانا و بینا در بدن است.» همان‌طور که خداوند نسبت به تمام جهان دانا و بینا و بصیر و علیم و قادر است، روح هم این حالت را در بدن دارد. البته اگر به منبع الهی، به منبع اصلی خودش وصل باشد، بیشتر این قدرت را دارد. بزرگان و اولیاء الله بر بدن مسلطند؛ یعنی یکسره روح هستند. به بدن اهمیتی نمی‌دهند ولی غیر از آن، روح خود ما هم تا حد زیادی

۱. سوره نساء، آیه ۷۹.

می‌داند که این جای دستش زخم است یا تواناست که هر جایی زخم شود، مرهم بگذارد. به این اندازه می‌داند. البته اگر به منبع الهی بیشتر متصل بشود، این قدرت‌ها را بیشتر دارد.

این «من» در تمام حالات یکی است. اگر کسی چاق باشد، لاغر شود یا لاغری، چاق شود؛ یا بچه‌ای بزرگ شود، جوان شود، پیر شود، بدون اینکه خودش هم توجه کند، در همه حال آن «من» او، موجود واحدی است از اوّل زندگی تا آخر یکی است. این را جان یا روان می‌گویند.

این جان و روان مادی نیست. البته امروزه مکاتبی مادی وجود دارد که در یونان هم بوده است که همه چیز را از آثار ماده می‌داند و می‌گوید که این مواد روی هم جمع شده و به این صورت انسانی درآمده است. اگر از آنها بپرسیم که چطور اوّلین جاندار کره‌ی زمین به وجود آمد؟ می‌گویند: یک سلول جاندار پیدا شد و این سلول چطوری جاندار شد؟ می‌گویند: شرایط محیط طوری بود که جهشی ایجاد شد و در این جان دمید. در قدیم هم می‌گفتند: اگر دو آجر را روی هم بگذارید و آب بر آن بپاشید عقرب پیدا می‌شود. این توهم آنها است. اوّلاً چنین چیزی هرگز نمی‌شود و نشده است. ثانیاً هنگامی که همان شرایط که آنها می‌گویند فراهم می‌شود در لحظه‌ای جهشی ایجاد می‌شود که همان امر الهی

است. حالا اسمش را هر چه می‌خواهند بگذارند. ما امر الهی می‌گوییم. برای اینکه خیلی اوقات این مباحث لفظی است، مباحث حقیقی نیست.

دلیل دیگری که پیروان مکاتب مادّی می‌آورند این است که می‌گویند: ما با داروهایی می‌توانیم افکار انسانی را خراب کنیم. در حالی که خراب شدن افکار انسان هم از آثار روح است؛ خود روح که نیست. به وسیله‌ی دارو، انسانی را بیمار روانی و مجنون می‌کنند. یا بسیاری از بیماری‌های روانی را با دارو مرتفع می‌کنند. این خود روح یا جان نیست. خود جان، چیزی است که مسلط بر بدن است. اینها وضعیتی است که جان در طیّ زمان پیدا کرده است. ممکن است این وضع و ترتیب را با دارو اندکی تغییر دهیم؛ آن هم صددرصد نیست. اگر صددرصد بود، امروز هیچ بیماری در دنیا وجود نداشت. ولی می‌بینیم این همه بیماری وجود دارد. بنابراین، احساس می‌کنیم که به قول مولانا «آفتاب آمد دلیل آفتاب». آیا وقتی در آفتاب ایستاده‌اید و نور و حرارتش را می‌بینید، می‌گویید آفتاب هست؟ این، دلیل نمی‌خواهد، آفتاب آمد دلیل آفتاب. این ادراک که ما غیر از این بدن هستیم و وجود دیگری داریم، خودش بهترین

دلیل است. این ادراک و احساس بالاتر از استدلال است. استدلال برای این است که جای یقین حسی را بگیرد. و الا اگر چیزی را حس کنیم دیگر محتاج به استدلال نخواهد بود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

و دل و مرکز فکر، واسطه‌ی بین جان و تن است و جان مهیمن بر دل و دل مسلط بر بدن است پس نباید جان را توسط واهمه همیشه گرفتار چاه و زندان تن داشت بلکه بدن را باید از راه دل به نور جان روشن ساخت و حقیقت خود را فدای دنیا نموده بلکه قدری هم به خود پرداخت.^۲

در اینجا یک تقسیم‌بندی کرده‌اند؛ جان عبارت است از آن روحی که در همه‌ی بدن هاست. دل، بنابر اصطلاح بعضی عرفا و فلاسفه مرکز افکار و عقاید و عواطف است. البته ممکن است بعضی دیگر، اصطلاح متفاوتی به کار ببرند ولی منظور همین است که فرمودند. جان بر دل و دل هم بر بدن مسلط است؛ وقتی که شما به کسی علاقه مند هستید، دلتان علاقه مند است. این دل به دست و پا می‌گوید پیش آن شخص برو. می‌روید که او را ببینید. جان بر همه‌ی وجود انسان و من جمله بر دل سیطره دارد. در اینجا می‌فرمایند: اگر دل را به سمت بدن سوق دهید که همه‌ی توجه‌ش به بدن باشد، مادی می‌شود و اگر دل را به مبدأ خلقت خودش

۱. برگرفته از جلسات فقری شب‌های جمعه، تالیف دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۲/۱۸، ۱۳۷۶/۲/۲۵، ۱۳۷۶/۳/۸، ۱۳۷۶/۳/۱۵ و ۱۳۷۶/۳/۱۵ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۲۲، ۱۳۸۶/۹/۲۹، ۱۳۸۶/۱۰/۶، ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ و ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ ه. ش.

۲. پندصالح، ص ۱۹.

یعنی جان توجّه بدهید، معنوی و روحی می‌شود. البته اشتباه نشود. وقتی خداوند می‌گوید: از روح خودم در او دمیدم، این من که شعاعی از آن نفخه‌ی الهی است، باید این امانت را حفظ کند. مثل اینکه کسی منزلی به شما می‌دهد که فعلاً به اختیار شما باشد. شما باید آن منزل را خیلی خوب حفظ کنید که بعداً به صاحبش سالم تحویل بدهید. خدا هم این بدن را به ما سپرده است و باید حفظش کنیم. ولی نه اینکه تمام توجّه خود را معطوف به بدن بکنیم. باید بدن را به اعتبار اینکه امانت الهی است، حفظ کنیم. اگر من مریض شدم باید به دنبال سلامت بروم و باید از چیزهایی که طبیب می‌گوید پرهیز و امساک کنم. منظور این نبود که انسان اصلاً به بدن بی‌اعتنا باشد ولی نباید توجّه خودش را به بدن و لذّات بدنی منحصر کند.

و پی برد که آثار و گفتار و پندار و کردارها که در زندگانی همراه و تا مرگ هم هست محسوس و در تن نیست پس چون در صفحه‌ی جان باقی است به مرگ طبیعی و فنای کلی بدن که در زندگانی هم به تدریج در زوال است فانی نشده و با جان خواهد بود.^۱

قبلاً فرمودند که بدن به منزله‌ی وسیله و مرکوب جان و معنویت حساب می‌شود. درباره‌ی این موضوع قبلاً بحث کردیم

که مثلاً وقتی می‌گوییم: من دیدم، در واقع چشم این کار را کرده، ولی نمی‌گوییم چشم دید، می‌گویید من دیدم. حتی در بعضی موارد اگر این تفکیک را ادبا و نویسندگان به کار ببرند، باز آن را به «من» اضافه می‌کنند و می‌گویند: چشم من دید؛ یعنی خودم در واقع مشکوک هستم که دیدم یا ندیدم. یا می‌نویسند به گوش من این صدا آمد. نمی‌گویند: گوش صدا را شنید، برای تأکید بر اینکه شنیدن این صدا به اراده‌ی شخص نبوده است. این من، که هم دیدن و هم شنیدن و حتی چیزهای مختلفی مثل: خوردن، لمس کردن، بوییدن، همه را به او نسبت می‌دهیم و می‌گوییم: من، من، من، غیر از این بدن است. برای اینکه اگر مربوط به بدن بود نمی‌گفتیم من دیدم، می‌گفتیم چشم دید، نمی‌گفتیم من شنیدم، می‌گفتیم: گوش شنید.

در اینجا مسأله‌ای که در حاشیه تا حدی برای ما حل می‌شود، این است که اگر این چشم، این گوش، این دست، از فرمان من خارج شود دیگر نمی‌گوییم: من. کسی که دستش می‌لرزد یا پارکینسون دارد، این لرزش دست جزء نظام بدنش نیست، دست نباید بلرزد. بنابراین نمی‌گوید: من لرزیدم، می‌گوید: دست من لرزید و استکان از دست من افتاد ولی مع‌ذک از اراده‌ی آن روح، خارج نیست. به این

معنی که اگر در آن روح کلی، خللی وارد شود یا مرگ حاصل شود، آنوقت این لرزش هم از بین می‌رود. لرزش با خود دست، از بین می‌رود.

در اینجا می‌توانیم تصوّر کنیم که چه بخشی از اعمال ما ارادی و چه قسمتی غیر ارادی است؟ و همینطور می‌توانیم این وضعیت روح در عالم صغیر را به عالم کبیر تشبیه کنیم. همانطور که در این رباعی آمده است:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن

اصناف ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضاء

توحید همین است و دگرها همه فن

درست است که احساس‌هایی که ما می‌کنیم، توسط حواسّ خمسّه (پنج حسی که حالا می‌گویند بیشتر هم هست) احساس می‌شود ولی آن حس، ممکن است از بین برود. اما این احساسی که کرده، از بین نمی‌رود. مثلاً کسی که گوشش سنگین می‌شود یا حسّ شنوایی‌اش به کلی از بین می‌رود، آنچه که شنیده از بین نمی‌رود. یا فرض بفرمایید کسی صدمه می‌بیند و چشمش از بین می‌رود، ولی کارهایی که این چشم کرده، دیده‌هایی که داشته از بین نمی‌رود. آنها چه می‌شود؟ آنها در

مخزنی که اسم آن مخزن را «من» می‌گذاریم (من کردم، من گفتم، من دیدم) محفوظ است. آن «من» هم تا زنده‌ایم وجود دارد؛ یعنی تا زنده‌ایم می‌گوییم: «من». ولی «من» که تا این لحظه بوده، کجا می‌رود؟ چه می‌شود؟ آن احساس‌ها و آن چیزهایی که دیده، جسمانی نبود، محسوس نبود، در مخزنی محفوظ بود، حالا که رفته، همراه با این «من»، اینها هم می‌رود. اینها با «من» هستند یعنی همیشه همراه او هستند.

بدن به منزله‌ی وسیله‌ای است که خداوند در اختیار جان گذاشته است. آن «من» که بر این بدن مسلط است و این بدن و حواسی را که درک می‌کند نگه می‌دارد، جان است. بدن کاملاً مادّی و جان غیر مادّی است. رابط این دو، دل است؛ نه این دل که اندام جسمانی داخلی بدن است. آن دل که عرفا می‌گویند واسطه‌ی جان و تن است. در واقع بین روانکاوها و پزشکان، آنهایی که درمان روانی می‌کنند و آنهایی که درمان طبّی می‌کنند، این توافق پیدا شده است. آنهایی که به کلیّی مادّی فکر می‌کنند معتقد هستند که تمام این آثار فکری از بدن است. در جواب باید گفت همین که معتقد هستید، این اعتقاد از کجاست؟ کجای بدن شماست؟ چطور به دیگران منتقل می‌شود؟ یک جسم مادّی دست به دست می‌گردد و منتقل می‌شود، ولی اعتقاد و افکار

چگونه منتقل می‌شوند؟

در مقابل، بدن آثار و انعکاساتی در روح انسان می‌گذارد. به‌عنوان مثال اگر یک وعده غذا را با حال سرور و شادی و با یاد خداوند بخورید با آن غذایی که با جنگ و دعوا و ناراحتی می‌خورید، موقع هضم و بعد از آن، تفاوت پیدا می‌شود. اثر بدن در روح (مثل کج خلقی یا بشاشتی که پیدا می‌شود) را گروهی به‌قولی زیر ذره‌بین می‌گذارند و مهم می‌دانند و می‌گویند که همه‌ی آثاری را که ما مجموعاً روح می‌نامیم از بدن است و به‌واسطه‌ی ترشحاتی که خود بدن می‌کند، این حالات پیدا می‌شود. اگر اینطور باشد باید بتوان تمام بیماری‌های عصبی و روانی را با دارو درمان کرد. ولی تعداد کمی از بیماری‌های عصبی با دارو درمان می‌شود. بعضی داروها به بهبود بیمار کمک می‌کنند ولی درمان کلی نمی‌کنند. پس این وسط حدّ فاصلی بین این دو تا وجود دارد یعنی بعضی بیماری‌ها و کسالت‌ها عصبی و مربوط به بدن است که اگر از بدن مراقبت کنند رفع می‌شود ولی بعضی بیماری‌ها مربوط به جان است. جان مسلط بر بدن است باید این تسلط را حفظ کنیم. یعنی کاری نکنیم که بدن مسلط بر جان شود. جان نفخه‌ای از نفخات الهی است و همین تفاوت انسان و حیوان است که در حیوان نفخه‌ی الهی نیست ولی در انسان هست. بنابراین، جان مثل یک

انشعاب آب است، مثل لوله‌ای است که به منبع وصل است. اگر این لوله و جریان آب از مسیری بگذرد که آلوده باشد همه‌ی آب آلوده می‌شود. آب از مرکز، آلوده نیست ولی برای اینکه جان انسان‌ها، دچار آلودگی نشود باید سعی کنند بدن را تابع روح قرار دهند نه روح را تابع بدن. زیرا روح با مبدأ خودش در ارتباط است و می‌تواند همه چیز را شستشو دهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱.

چنانکه در خواب بدون بدن زندگانی می‌کند و از حالات و واقعات آن در بیداری خوشنود یا غمگین می‌گردد و خواب خوب یا بد می‌بیند و خواهی نخواهی خوشی و ناخوشی آن را در بیداری می‌یابد و آثار یا عین آن را بعد می‌بیند پس از مرگ نیز اعمال، همراه و موجب آسایش یا عذاب خواهد بود و باید به فکر آسایش آن طرف برآمد.^۲

در اینجا چون بحث اثبات عوالمی غیر از عوالم ظاهری بوده، خواب را هم مثال زدند. خواب یکی از بدیهیاتی است که محتاج به تعریف نیست. همه‌ی انسان‌ها کم یا زیاد می‌خوابند و حتی گاه از بی‌خوابی ناله می‌کنند. خواب یک جنبه‌ی بدنی و یک جنبه‌ی معنوی دارد. وقتی بدن خسته شد به خواب می‌رود، دانشمندان متخصص می‌گویند: خواب خستگی‌هایی را که در اثر فعالیت اعضاء پیدا شده و سمومی را که بدن در اثر آن فعالیت‌ها تولید کرده، دفع می‌کند. قداما هم همین را می‌گفتند.

مرحوم آقای سلطان علی‌شاه کتاب *التنبیه للنائمین* را راجع به خواب و رویا مرقوم فرموده‌اند. ایشان علوم طبیعی و طب هم

۱. برگرفته از جلسات فقری شب‌های جمعه، تالیف دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۲/۱۸، ۱۳۷۶/۲/۲۵، ۱۳۷۶/۳/۸ و ۱۳۷۶/۳/۱۵ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۹/۲۲، ۱۳۸۶/۹/۲۹، ۱۳۸۶/۱۰/۶، ۱۳۸۶/۱۰/۱۳ و ۱۳۸۶/۱۰/۲۰ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۲۰-۱۹.

می‌خواندند (آنهايي که در قدیم علوم معقول می‌خواندند غالباً طب هم می‌خواندند و طبیب هم بودند) و حتی ایشان بطور رسمی طبابت هم می‌کردند و به خیلی‌ها کمک می‌کردند. در آنجا مفضلاً راجع به خواب بحث شده است. ضمیمه‌ی خواب (که در فارسی کلمه‌ی جداگانه‌ای ندارد) مسأله‌ی رویاست. علت خواب چنانکه گفته شد این است که سازمان‌های بدن که مدتی کار کرده و خسته شده، استراحت می‌کند و بدن در مدت خواب خستگی‌ها را جبران می‌کند. به همین علت، غالب حیوانات و جانداران هم به خواب می‌روند. در حیوانات اهلی می‌بینیم که اوقاتی را می‌خوابند. اما با وجود اینکه خواب تعطیل فعالیت‌های بدنی است یعنی شخصی که به خواب رفته دیگر فعالیت نمی‌کند ولی مدتی بعد که بیدار شد چیزهایی می‌گوید. مثلاً می‌گوید کجاها رفتم، البته می‌گوید که خواب دیدم. این را «رویا» می‌گویند. عیناً مثل اینکه بیدار بوده و این جاها رفته است. حتی از جاهای عجیب و غریب و از اماکن ندیده تعریف می‌کند و چیزهای جدید می‌گوید.

اگر تمام اعضاء به خواب رود، بدن نیز به خواب می‌رود. حالا این کیست که در خواب مثلاً از اینجا به مگه یا به عتبات رفته، به آمریکا و اروپا رفته است؟ در اینکه چنین هست هیچ شکی نیست. عیناً مثل این است که ما می‌گوییم دستم درد می‌کند. اگر

کس دیگری ببیند، نمی فهمد که دست من درد می کند یا نمی کند، برای اینکه درد، «دیدنی» نیست ولی نمی توان گفت درد وجود ندارد. اگر بگویم دستم درد می کند، هیچکس حق ندارد بگوید: من که نمی بینم، کو؟ بیخود می گویی! رویا چیزی است ندیدنی، ولی وجود دارد و بنابه میزان ایمان و معنویت خودمان، به این نتیجه می رسیم که من غیر از این بدن است. برای اینکه وقتی بدن من از کار افتاده بود (به اصطلاح در خواب بودم) خیلی جاها رفتم. هر چه بیشتر خواب و رویا را بررسی کنیم، دقایق و ظرایف بیشتری دریافت می کنیم.

ما خاطراتی از زمان کودکی به تدریج تا این تاریخ داریم، دقیقاً می دانیم دیروز، پریروز چه کار کردیم ولی خواب را زود فراموش می کنیم، چنانکه همان صبح فردا یا دو روز بعد سه روز بعد فراموش می کنیم. اگر بپرسند شب پنجشنبه یا شب سه شنبه چه خواب دیدی؟ نمی دانیم. ولی این علامت نبود خواب نیست، به این دلیل که بعضی خواب ها را حتی از دوره ی کودکی با خاطره ی روشنی به یاد می آوریم. خیلی از خواب ها ما را خوشحال یا بدحال می کند و هنگام صبح که از خواب بیدار می شویم، این آثار تا مدتی هست. بسیاری خواب ها ما را ناراحت می کند و ناراحتی موجب می شود که به طبیب مراجعه و درک کنیم که مثلاً یک

بیماری داریم. یا در یک کاری مردّد هستیم، خواب به ما القاء می‌کند که راه صحیح چگونه است؟ خواب‌ها نشان می‌دهد بسیاری از قدرت‌هایی که در این زندگی مادی داریم، در آنجا نداریم و بالعکس بسیار قدرت‌هایی که در آنجا داریم و در این زندگی عادی نداریم.

به‌عنوان مثال من در دبیرستان که بودم مسائل ریاضی و هندسه را که معلّم می‌داد، عموماً حل می‌کردم. چند بار اتفاق افتاد مسأله‌ای را نتوانستم حل کنم، ولی وقتی خوابیدم در خواب حل کردم، راه‌حش در خواب برایم پیدا شد. از این موارد زیاد رخ می‌دهد. به این جهت تقریباً بحث رویا یک بحث علمی شده است. همه‌ی اینها نشان‌دهنده‌ی این است که آن وجود، آن کسی که خواب می‌بیند، گرچه نسبتی با بدن دارد ولی مجرّد از آن است، غیر از این زندگی مادی است که الان دارم. در آن بدن، در آن شخص، در آن وجود که خواب می‌بیند تمام آثار و علایم زندگی «خاصی» وجود دارد. همانطور که در بیداری، در زندگی شخصی، تمام آنچه کرده‌ایم جزء ما و بار وجود ماست. مثلاً اگر کارمند اداری هستیم و در اداره خوب کار کردیم و اگر زراعت‌کار هستیم، زراعت‌های خوبی داشتیم و محصولات خوبی برداشتیم، هنوز یادمان است. همیشه آن را می‌گوییم و این خاطره با ما هست.

به همین طریق آن وجودی که در خواب هست، آن هم تمام این خاطرات، تمام زندگی، تمام کارهایی که کرده همراهش است. وقتی هم که انسان به مرگ مبتلا شد و رفت، آن حقیقت معنوی وجود جداگانه‌ای از بدن دارد، غیر از این بدن است. این بدن، می‌فهمد که مرگ دارد ولی آن وجود چه احساسی می‌تواند بکند؟ تمام اعمال خوب یا بدی که انسان کرده همراهش است. کما اینکه رویا از تمام افکار و اعمالی که در مدّت زندگی داشتیم تأثیربردار است.

پس یک وجود دیگری در درون یا بیرون ما هست. البته شاید این نظریه موجب شده که عده‌ای در عرفان به حلول و اتحاد معتقد شدند که غلط است (آن بحث جداگانه‌ای است). ولی آن وجود انسانی در ما حلول نکرده، با ما هم متحد نشده، عین خود ماست. منتها دو چهره دارد: گاهی بیدار و گاهی خواب است. برای اینکه ما بدانیم بعد از مرگ این بدن، آن وجود چگونه زندگی می‌کند، باید از کسانی که این راه را رفته‌اند یا از عوالم دیگر به آنها الهام شده است، بپرسیم و از آنها پیروی کنیم و این اساس کلیه‌ی ادیان است.

خداوند وقتی آدم را به زمین فرستاد (که خیلی‌ها می‌گویند نمی‌شود گفت سقوط کرد، نه! خداوند آدم را فرستاد. اگر انسانی

هم سقوط کرد، در همین جا سقوط می‌کند و الا آمدن از آنجا سقوط نیست.) به هرجهت فرمود: من، خودم راه بازگشت به سوی خود را به شما نشان می‌دهم. هرکسی پیروی کند، به سمت من می‌آید، **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^۱ این چنین است که ما از او هستیم و به سمت او می‌رویم. این مسأله را باید در تحلیل و تعبیر رویا مورد نظر قرار داد. همانطور که در تمام علوم یک فرضیه را مسلم می‌گیرند و بر مبنای آن فرضیه خیلی مسائل را حل می‌کنند و بعداً معلوم می‌شود که آن فرضیه نقضی دارد ولی در راه حل‌ها تفاوتی حاصل نمی‌شود. **فی المثل در علم فیزیک، مدّتی این نظریه حاکم بود که نور مستقیم است و مادّی نیست.** بر اساس این نظریه در علم هیأت تمام چیزهایی را که راجع به نور می‌دانیم بررسی کردند. بعداً نظریه دادند که نور مادّی است، نور موجی است. اینجا هم تعجب دارد که آن علمایی که مادّی هستند و می‌خواهند رویا و خواب را تعبیر کنند چرا می‌گویند که خواب صادق مشکوک است و هر چه کردیم نفهمیدیم که چرا رویای صادق ایجاد می‌شود؟ این نقص، از استدلالاتی که در مورد رویا می‌کنند نیست، نقص از پایه‌ای که فکرشان بر آن بنا شده، می‌باشد. نمی‌خواهند بپذیرند یا خبر ندارند که خداوند از روح خودش در انسان دمیده است. هر موجودی به

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

سمت اصل و مرجع خود می‌رود. قدما که به چهار عنصر خاک، آب، هوا و آتش معتقد بودند، در جواب این سؤال که به چه دلیل کره‌ی آتش در بالا هست، می‌گفتند به دلیل اینکه وقتی آتش روشن می‌کنیم شعله، رو به بالا می‌رود؛ یعنی به اصل خودش برمی‌گردد. چرا در انسان اینطور نباشد؟ انسان هم که تنها این بدن نیست. این بدن مثل همه‌ی جانداران دیگر متشکل از گوشت و پوست و استخوان است و به اصل خودش که خاک باشد برمی‌گردد. ولی آن وجودی که غیر از این بدن است و خواب می‌بیند، کجا می‌رود؟ اگر این را بپذیرند رویای صادقه برایشان روشن می‌شود. خداوندی که پس از خلقت بدن، نفخه‌ای از روح خودش در انسان آفریده، شب وقتی که بدن بیکار است، آن نفخه‌ی روح را به سمت خودش می‌برد و تمام مسیر حقایق و وقایع جهان را نشانش می‌دهد. گاهی صریحاً می‌بیند و گاهی غیر آن. مثلاً خواب می‌بیند که نَفَسَش گرفته، بیدار می‌شود می‌بیند که هوای اتاق کثیف است و امثال اینها.

بنابراین، هم خوابیدن و هم رویا دیدن نشانه‌ای است بر اینکه ما تنها همین بدن نیستیم بلکه وجود دیگری هستیم که از این بدن در ساعاتی از روز استفاده می‌کند مثل اتومبیلی که بعضی اوقات سوار می‌شویم و بعضی اوقات در گاراژ می‌گذاریم،

بدن را هم آن وجود (روح) در موقع خواب آزادش می‌گذارد، در گاراژ می‌گذارد که استراحت کند. ان شاء الله خداوند به ما دیدی بدهد که این حقایق را ببینیم و ایمان بیاوریم و یقین پیدا کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

آیه‌ای در مورد روح وجود دارد که می‌گوید: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^۲، از تو درباره‌ی روح می‌پرسند: بگو روح از امر خداست. کلمه‌ی روح در قرآن، هم به معنی جان و حیات و هم دال بر روح‌الامین است. روح‌الامین، روح امین خداوند است که پیغام او را می‌رساند و می‌فرماید این پیام را به ابراهیم خلیل ما برسان. در هر صورت، آن روحی است که امین است.

قرآن می‌فرماید: از تو راجع به روح می‌پرسند (حالا یا روح‌الامین یا معنای دیگر آن، هر دو را می‌شود گفت) بگو: روح از امر خداست، یعنی بشر که خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ^۳ (بشر را که از گل آفریدیم) و شیطان را وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ^۴ (از یک شعله‌ی دودآلود آتش آفریدیم) همه‌ی آنها را آفریدیم، ولی روح از هیچیک از آنها نیست، روح از امر پروردگار است، یعنی همین که گفت و آن کاغذ در بسته را به روح‌الامین داد، البته در بسته هم نیست، باز است. آن را به روح‌الامین داد و فرمود: بگیر و ببر، همان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره اسراء، آیه ۳۰.

۳. سوره رحمان، آیه ۱۴.

۴. سوره رحمان، آیه ۱۵.

موقع، روح از امر خدا ایجاد شده است. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: در این مورد علم را اندکی به شما داده‌ایم. حالا چرا کم داده است؟ برای اینکه ما عالم غیرمادی را نمی‌توانیم خوب درک کنیم. البته بعضی از بزرگان بشر به عالم غیرمادی هم دسترسی دارند، ولی همیشه در آن حال نمی‌توانند باقی بمانند، این است که علم کامل ندارند، سپس می‌فرماید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا^۱

بنابراین تقریباً در مورد همه‌ی چیزهایی که به نحوی با روح ارتباط پیدا می‌کنند و جنس آنها از همان جنس است، علم ما خیلی کم است. در قرآن سوره‌ای به نام جنّ وجود دارد که در آیه‌ی اول آن می‌فرماید: قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا^۲، بگو به من وحی شده که یک گروهی جنّ، قرآن را شنیدند و گفتند: عجب قرآنی است. حالا در اینجا یا خود پیغمبر نمی‌دانست که غیر از این انسان‌هایی که به او گوش می‌دهند، کسان دیگری هم به او گوش می‌دهند و یا اینکه می‌دانست و نمی‌خواست بگوید.

البته این یک فرض است که او نمی‌دانست و خدا خواست به او خبر دهد که عده‌ی دیگری هم به حرف‌های تو گوش می‌دهند. در اینجا خدا فرمود: این مورد را به مردم بگو، به هر حال

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره جنّ، آیه ۱.

فرق نمی‌کند که پیغمبر می‌دانست یا نمی‌دانست، علی‌القاعده می‌دانست، چون دلیل دیگری وجود ندارد که پیغمبر در این مورد ناآگاه است. دو آیه‌ی قرآن راجع به این مسأله سخن گفته که یکی سوره‌ی جنّ و دیگری هم آیاتی در اواخر سوره‌ی احقاف است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

روح، مادّی و جسمانی نیست که اندازه داشته باشد که بگوییم روح هر شخصی به اندازه‌ی تن خاکی اوست یا نه؟ روح مطلب دیگری است که مستقلاً پرورش می‌یابد و این پرورش توسط انبیای الهی و دستوراتی است که خداوند داده است.

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۹/۶/۱۳۷۷ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در نظریه‌ی داروین آنچه راجع به اصل تکامل است؛ یعنی اینکه سلسله‌ی موجودات به هم متصل است، تقریباً مورد قبول علمای امروز واقع شده است. منتها نحوه‌ی این اتصال فرق می‌کند. یکی همان است که او گفته، یعنی از انتخاب اصلح و وراثت سرچشمه می‌گیرد ولی امروز به کلمه‌ی جهش معتقدند. از این جهت علم در حال تحوّل است و هر روز نظریه‌ی جدیدی پیدا می‌شود و اما آنچه که ما از قرآن می‌فهمیم و امروز بعضی از علما و همچنین بعضی از دانشمندان علوم زیست‌شناسی گفته‌اند این است که خداوند در مورد خلقت انسان فرمود: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.^۲ می‌فرماید: إِذَا سَوَّيْتُهُ یعنی وقتی او را آماده کردم، معلوم می‌شود قبلاً کارهایی انجام شده است تا این موجود آماده شود برای اینکه آدم ابوالبشر باشد. بعد از اینکه این کار انجام شد، آنوقت خداوند از روح خود در آن دمید و امر به سجده کرد یعنی در واقع فرشتگان همه مأمور به سجده به روح خداوند شدند. شیطان هم نفهمید که مأمور سجده به روح خداوند است، نه مأمور سجده بر خاک و بنابراین آن کسانی که این روح خداوند در آنها ظاهر است شیطان مأمور است که به آنها سجده کند ولی

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۱/۵/۶ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

آنهایی که مأمور نیستند، نه!

در قدیم موجودات را تقسیم می‌کردند به: جماد و نبات و حیوان و می‌گفتند یکی از انواع حیوانات انسان است که به او حیوان ناطق نام داده‌اند ولی امروز بعضی زیست‌شناسان می‌گویند انسان یک جاندار مشخصی است غیر از حیوانات و بنابراین باید گفت موجودات عبارتند از: جماد، نبات، حیوان و انسان. در این صورت، آن روح انسانی که بشر را آماده و مستحقّ سجده کرد روحی است که از روح خداوند گرفته می‌شود. خداوند در خواب، آن روح الهی را می‌گیرد و روح حیوانی را که در او هست، زنده نگه می‌دارد ولی آن روح را می‌برد و در عالم سیر می‌دهد.

به همین جهت است که دیده‌اید حتی بسیاری از اشخاص که ظاهراً عباداتی ندارند ولی در خواب عوالمی به آنها ارائه می‌شود. منتها آن روح الهی وقتی فعّال است که روح حیوانی، بدن را به کار بگیرد و اگر بدن آماده نباشد، آن روح فعّال نخواهد بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

اصطلاحات دل و جان و روح و سر، اصطلاحاتی است که متداول شده است و به تفاوت معانی، آنها را به کار می‌برند. برای مراحل و مسائل معنوی ممکن است نام‌های مختلفی گفته شود. کما اینکه در مورد تعداد مراحل سلوک، بعضی‌ها هفت و بعضی‌ها چهل، بعضی‌ها هفتاد، بعضی‌ها صد و بعضی‌ها هزار گفته‌اند و همه‌ی آنها هم درست است و این در واقع یک نوع تقسیم‌بندی است.

روح و جان عبارت است از آن ماده‌ی حیاتی که در انسان هست. انسان را از یک جهت جزء حیوانات می‌توان حساب کرد؛ کما اینکه فلاسفه‌ی قدیم در تعریف انسان می‌گفتند حیوان ناطق، ولی از نظر عرفا می‌توان اینطور تفسیر کرد که خداوند بعد از آنکه انسان (یعنی انسانی را که جزء حیوانات محسوب می‌شد) را آفرید آنوقت از روح خود در او دمید. بنابراین، انسان یک روح حیوانی دارد و یک روح انسانی؛ برحسب اصطلاحات مختلفی که عرفا به کار برده‌اند به هر یک از این دو، نامی داده‌اند. روح و جان عبارت است از این دو نوع ماده‌ی حیاتی.

و اما دل عبارت است از جنبه‌ی معنوی و جنبه‌ی عاطفی

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۲/۲۶ ه. ش.

روح انسانی. روح انسانی به عبارت امروزی یک جنبه‌ی ناخودآگاه و یک جنبه‌ی خودآگاه و به قول بعضی‌ها نیمه‌آگاه هم دارد. دل عبارت است از آنچه عمیقاً در وجود انسان است و از صمیم قلب خواهان آن است.

سِرِّ عبارت از حالتی از انسان است که از دید مخفی است و حتی گاهی از خود او هم مخفی است و در این جنبه با مبدأ خود در ارتباط می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

انسان از جسم و روح ساخته شده است. آنچه در روح می‌گذرد آثارش در جسم پیداست و آنچه بر جسم می‌گذرد در روح اثر می‌کند. مثلاً ما همه می‌بینیم اگر کسی ناراحت شود، نگران شود، رنگش می‌پرد. کسی که غضبناک شود، رنگش قرمز می‌شود و امثال اینها یعنی آن حالات روحی در جسم اثر می‌کند و همچنین حالات جسمی در روح اثر می‌کند. اگر کسی هاضمه‌اش درست نباشد، روحیه‌اش خراب است، ناراحت می‌شود و امثال اینها. البته منظور این نیست که هر حالت روحی آثارش در جسم دیده می‌شود یا هر حالت جسمی آثارش در روح دیده می‌شود، نه! بسیاری از اشخاص قدرتی دارند که این انتقال آثار را هم کنترل می‌کنند ولی بطور معمول این آثار دیده می‌شود.

خود قرآن هم این مطلب را اینطوری صریح فرموده است ولی مطالبی گفته است که چنین استنباطی از آن می‌شود. در تمام آیاتی که خداوند از ایمان اسم می‌برد، می‌فرماید: ایمان و عمل صالح، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۲؛ در جای دیگر می‌فرماید که عمل صالح فایده ندارد مگر اینکه با ایمان همراه باشد، ایمان فایده

۱. برگرفته از شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۶ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۸۲ و بسیاری سوره‌های دیگر.

ندارد، کامل نیست، مگر اینکه با عمل صالح همراه باشد. اشخاصی که می‌خواهند ایمانشان قوی باشد باید عملشان را صالح کنند یعنی در اعمال بکوشند و سعی کنند عملشان با حسن نیت و با دقت انجام شود. همچنین هرکسی که می‌خواهد عملش صالح باشد باید در ایمانش بکوشد. این دو تا به موازی هم پیش می‌رود. ایمان یک امر معنوی است، امر روحی است. عمل یک امر بدنی و ظاهری است. رکوع هم در شکلی که بدن در حال رکوع می‌گیرد، حالات روحی‌ای را نشان می‌دهد که اگر نمازگزار با دقت رفتار کند آن حالات ایجاد می‌شود؛ همینطور است در حال سجود.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶، اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
مجموعه سه:	مجموعه سه:	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
مجموعه چهار:	مجموعه چهار:	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
مجموعه پنج:	مجموعه پنج:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
مجموعه شش:	مجموعه شش:	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
مجموعه شش:	مجموعه شش:	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	۲۰۰ تومان
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
مجموعه هفت:	مجموعه هفت:	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
درباره‌ی بیعت و تشرّف		۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	-
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹

۲۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	۱۵۰
	درباره‌ی دعا (قسمت اول)	۱۵۱
	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول)	۱۵۲
	درباره‌ی بیماری و شفا	۱۵۳
		۱۵۴
		۱۵۵
	پرسش و پاسخ	۱۵۶
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۵۷
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۵۸
	(مجنوب‌علیشاه)	۱۵۹
		-
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	

مجموعه بیست و سه:
 ۵۰۰ تومان
 (شامل ۱۰ جزوه)